****

[**www.iran57.com**](http://www.radioazadegan.com/Akhbare%20Rooz%20Apr%202016/www.iran57.com)

**سیاست بد است و مذهب خوب است؟-** **حسن بهگر**

من چندی پیش، طی مقاله ای اقلیت های مذهبی را به حمایت از لائیسیته دعوت کردم و در یک مقاله جداگانه خطاب به بهائیان پرسشی را مطرح که اگر بهائیت به عدم دخالت در سیاست باور دارد، چرا برخی از بهائیان در سیاست دخالت کرده و می کنند و دیگر اینکه پرسیدم در این حالت مقولهُ حکومت جهانی بهائیت چه معنائی دارد. مقاله ی اخیر در مورد بهائیان با واکنش های متعددی روبروشد که سه تایشان رسماً صورت پاسخ داشت. حال که سر بحث باز شده، می خواهم چند نکته را در باب این مطالب بگویم.

در آغاز بگویم که من بعنوان یک فرد لیبرال دموکرات لائیک از هیچ مذهبی حمایت نکرده و تبلیغ هیچ مذهبی را نمی کنم. چون معتقدم رفتن به دنبال برتری مذهبی منجر به جنگ مذهبی خواهد شد. برابری سیاسی و مدنی، حقوق اقلیت ها، آزادی مذهبی و جدائی قانونی حوزه های خصوصی و عمومی در یک حکومت لائیک مقصود نهائی من است.

آقای حامد صبوری طی مقاله ای در «گویا»(1) ادعا کرده اند: « بهائیان اکثر روش‌های جاری در جهان برای اداره و اصلاح امور را منتج به نتایج مفید و مؤثّر و دائمی نمی‌دانند، امّا از طرفی هم بعضی که به روش‌های موجود دل بسته‌اند، روش‌های بهائی را مناسب نمی‌دانند و به آن انتقاد می‌کنند. از جمله روش هائی که مطرح و مورد مناقشه است در مورد رسیدن به دموکراسی و صلح و عدالت و آزادی و حقوق بشر است». خلاصه اینکه ما خواستار دخالت در سیاست هستیم ولی راه حل های خاص خود را داریم و روش های جاری را مناسب نمی دانیم.

اینکه هیچ یک از روش های جاری جهانی را مناسب ندانید حق شماست، ولی بر چه اساسی حساب خود را از همه جدا کرده اید؟ روش جدیدی که توصیه می کنید، چیست؟ در این حالت اگر یک فرد بهائی در جائی دخالت در سیاست کرد از کجا بدانیم بنا به صلاحدید محفل مناسب دیده و مشارکت کرده؟

آقای صبوری مرا رجوع داده اند به برخی منابع مذهبی بهائیت ولی درمورد اصل جدائی دین از سیاست یعنی لائیسیته سخنی نمی گویند بلکه اصرار به تبلیغ دینی خود دارند و مدعی هستند عبدالبهأ در رساله ی مدنیه «برای اولین بار از دموکراسی سیاسی سخن گفت که برای ایران و ایرانیان تازگی داشت. او از توسعه و داشتن حقوق برابر سیاسی و دموکراسی سخن گفت». تمام این سخنان نشانه دهنده ی تضاد آشکار با ادعای عدم دخالت در سیاست است. از یک سو می خواهید رهبری مذهبی را بشارت دهنده ی دمکراسی در ایران معرفی کنید که خود جای سؤال دارد. از سوی دیگر، می گوئید که راه و رسم های موجود را برای رسیدن به اهدافی که دمکراسی به همه عرضه کرده، مناسب نمی دانید! می خواهید همین ها را بیاورید، از راه غیر سیاسی؟

منتقد دیگر آقای ایرج اشراقی (2) است که در مورد ادعای عدم دخالت بهائیان حرف مرا نقل کرده: «بسیار عجیب است که ما کاری به سیاست که محل حل و فصل دعاوی اجتماعی و تعیین معنای عدالت است، نداشته باشیم، ولی بخواهیم از مواهب اینها بهره ببریم» و چنین روشی را شایسته جامعه بهائی ندانسته و جواب داده: «اگر منظور از دخالت در سیاست شرکت در حزبی و یا گروهی به منظور کسب قدرت با اعمال زور باشد البته بهائیان دخالت نکرده اند و نمی کنند و نخواهند کرد. چون این کار را خلاف مصالح جامعه می دانند.» و مطلب جالبی را آورده اند که: «حدود 150 سال قبل بهاءالله طالب جدائی دین از دولت بوده» و اما افزوده اند که :« در سال 1894 فرزندش عبد البهأ در رساله ی سیاسیه خود می نویسد: «وظیفهُ علما و فریضهُ فقها مواظبت امور روحانیه و ترویج شئون رحمانیه است. هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاست مدخلی جستند و رائی زدند و تدبیری نمودند، تشتیت شمل موحدین شد». وی همانجا به دخالت های ملایان در دوران صفویه و قاجاریه و زیانهائی که به ایران خورد اشاره کرده است و مدعی شده که این مسئله ای است که تازه و بعد از این همه خسارات مادی و معنوی، جامعه ایران به آن رسیده است. آن عدم دخالتی که بهائیان می گویند این گونه دخالت است. اما اگر کار سیاسی را ایجاد نهاد های مدنی برای ایجاد تغیيرات بنیادی در جامعه بدانیم بهائیان در این زمینه اگر پیشتاز نبوده اند یکی از موثر ترین گروه ها بوده اند.»

متأسفانه این تعریف مشکل را دو چندان کرده است بدین معنی که به گفته ایشان بهاءالله طالب جدائی دین از دولت بوده و فرزندش عبدالبهأ، علما و فقها را از دخالت در سیاست منع کرده است. که اگر منظور علمای و فقهای اسلام باشند که گوششان به بهائیت بدهکار نیست و قاعدتاً باید منظورش علما و فقیهان بهائیت باشد و نه عامه بهائیان. زیرا آن طور که مشهود است برخی بهائیان طالب مشارکت در سیاست هستند ولی از جانب محفل منع می شوند.

اگر جداً طرفدار جدایی هستید، این حرفها چه مباینتی دارد با لائیسیته که منظم کردن و قانونی کردن عدم دخالت دین در سیاست است؟

و سرانجام توصیه کرده اند که «تنها راه نجات از استبداد دینی وسیاسی ایجاد نهاد های مدنی، ترویج فرهنگ و آگاه کردن جامعه از راه تحصیل و یاد گیری است.» به عبارت روشن تر دخالت در سیاست توصیه نمی شود. ولی همانطور که امروز مشاهده می کنند با حکومت اسلامی اجازه تحصیل به بهائیان داده نمی شود. رفع مانع فقط از یک دولت لائیک ساخته است و تأسیس چنین دولتی بدون مشارکت سیاسی امکان پذیر نیست.

از این گذشته، آقای اشراقی می فرمایند: «اگر منظور از دخالت در سیاست شرکت در حزبی ویا گروهی به منظور کسب قدرت با اعمال زور باشد البته بهائیان دخالت نکرده اند و نمی کنند و نخواهند کرد. چون این کار را خلاف مصالح جامعه می دانند». روشن است هر حزبی به قصد گرفتن قدرت سیاسی وارد عمل می شود در غیر این صورت حزب معنائی ندارد و اصلاً هدف از فعالیت سیاسی معلوم نیست که چیست.

مقاله ی بعدی با عنوان «سخنی نقادانه با حسن بهگر در پاسخ به مقاله وی در نقد بهائیان» (3) از آقای مرتضی اسماعیل‌پور است که مقدمه ای از خاطرات خود و معرفی برخی مشاهیر بهائیت پرداخته و نوشته :« که سهیم بودن در سرنوشت کشور فقط موضع‌گیری سیاسی نیست بلکه فعالیت سیاسی یک کنش فردی و براساس پتانسیل فردی است کما اینکه فعالیت حزبی کمال فعالیت سیاسی است اما همگان علاقه‌ای به ورود به احزاب را ندارند و با این حال کنشگرانی هستند که سیاست را بیش از هموندان احزاب سیاسی پیگیری می‌کنند. حال نمایش سیاسی کافی نیست، خواست سیاسی چه در بیان کردنش و چه در عمل کردنش، مهم است» و نتیجه گرفته اند که « در بعضی جوامع فعالیت در حوزه‌های اقتصادی نیز یک کنش سیاسی و یا حتی پرادایم سیاسی محسوب می شود»

البته امر سیاسی ، اداره ی قدرت است یعنی به مجموعه ای از فعالیت های مرتبط با حکومت یک کشور یا یک منطقه اشاره دارد و پاسخ های داده شده، منطبق با دنیای مدرن که مشارکت از طریق احزاب را توصیه می کند، نمی تواند باشد. پیش تر شاهد تعریف اقای ایرج اشراقی بودیم که ایجاد نهادهای مدنی را مشارکت سیاسی می نامیدند. گوئی همه نوع تعریف را می کنند حتا به مغلطه دست می زنند تا از پاسخ اصلی فرار کنند.

ایشان هم مرا به رساله عبدالبهأ حواله داده اند و به تعریف و تمجید از آن پرداخته اند و سپس به فعالیت های محیط زیستی یا حقوق بشری فعالان بهائی اشاره کرده اند که تائید سخنانشان باشد.

آقای مرتضی اسماعیل پور خود را دانش آموخته ی علوم سیاسی معرفی کرده ولی یکهو می پرسد: «سیاست مگر تعریف مشخص دارد؟ سیاست مگر چارچوب تعریف شده است؟ مگر سیاسی یک شرکت مشخص است؟» و« تصور شما از حکومت جهانی بهائی یک ساختار سیاسی است اما این تصور از سوی بنده یک جهان با منش بهائی‌ست! این آرمان و خواست قلبی برای جهانی با محور «وحدت عالم انسانی» یک منش مذهبی و خواست اجتماعی است.»

خوب اگر این آسمان و ریسمان بافتن و مغلطه نیست پس چیست؟ برای شما که علوم سیاسی خوانده اید، سیاست تعریف معین ندارد؟ فکر سامان دادن جامعه ی بشری از طریق حکومتی جهانی، خود دخالت آشکار در سیاست است. حکومت غیر سیاسی که نداریم. پس نمی توانید بگوئید نباید در سیاست دخالت کرد.

اینکه من گفته ام این حکومت مذهبی هم چیزی خواهد بود مانند حکومت خمینی به ایشان برخورده است و آن را بی انصافی نامیده اند ولی واقعیت آنست که حکومت مذهبی، حکومت مذهبی است و نام دیگری ندارد.

در این میان آقای فاضل غیبی با انتشار مقاله ای با عنوان «آیا ایران آینده بهائی خواهد بود» (4) همچون شاهد از غیب رسید.

در این مقاله پس از اشاره به ناتوانی اپوزیسیون در 40 سال گذشته «اگر گرایش عمدۀ روشنفکران در دوران پهلوی به چپ اسلامی، بدین معنی بود که در صورت برکناری حکومت شاه، ایران به دامن حکومتی چپ و یا اسلامی درخواهد غلتید، امروزه پریشانی روشنفکران مخالف حکومت اسلامی نشان می دهد، برآمدن جنبشی دمکراتیک و فراگیر برای برکناری حکومت اسلامی در آینده‌ای نزدیک ممکن نیست»، جدال قلمی میان هواداران شاه و مصدق و پریشانی درمیان جمهوریخواهان را شاهد مثال می آورد. خوب در اینجا فکر نکنید که نویسنده بکلی نومید شده است بلکه « با اینهمه می‌توان از تاریخ این درس را گرفت، که در مواردی پس از آنکه بنظر می‌رسد، حکومتی ضحاکی همۀ مخالفان را سرکوب کرده باشد، نیروئی ناشناخته از درون جامعه برمی آید که نه تنها نظام بیدادگر را برمی‌اندازد، بلکه با همیاری همان مردمان پیشین، نظامی با ارزش‌های کاملاً متفاوت برقرار می‌سازد.»

این نیروی «ناشناخته» را آقای فاضل غیبی کشف کرده است « بدین سبب برای یافتن آلترناتیو واقعی برای حکومت اسلامی، منطقاً باید به جریانی توجه کرد، که از ارزش‌هائی کاملاً متفاوت برخوردار است و بدین سبب نظام حاکم آن را دشمن خود می‌انگارد و با تمام قوا سرکوب می‌کند، زیرا وجودش در هر محدوده‌ای کافیست تا قدرت و نفوذ رژیم «توتالیتر» (تمامیت‌خواه) را محدود کند. یافتن چنین جریانی در سایۀ حکومت اسلامی دشوار نیست، زیرا رفتار دشمنانۀ حکومت‌گران اسلامی با بهائیان به حدی است، که جای شکی بجا نمی‌گذارد که رژیم جریان بهائی را خطرناک‌ترین دشمن خود می‌شمارد و فتوای نجاست و تحریم هرگونه تماس با آنان از سوی ولی فقیه و رهبر انقلاب، شاهد کوچکی بر این واقعیت است.»

بله، درست متوجه شدید، این نیروی «ناشناخته» همان بهائیت است که البته خیلی هم ناشناخته نیست! خوب شد صحبت از امام زمان نشد! قرار است دین دیگری بیاید و اسلام را از میدان به در کند و خود جایش بنشیند. یعنی حکومت کند. چون این جانشینی بدون حکومت کردن مصداق نخواهد داشت.

آقای غیبی براین باور است که «بهائیان گروهی اجتماعی را تشکیل می‌دهند که بدون آنان تولدی دیگر برای جامعۀ ایران قابل تصور نیست» و اشاره می کند که: « همین امروز نیز در خارج از کشور نخبگان منسوب به جریان بهائی، از بهرام بیضائی تا فرهنگ هلاکوئی و از احسان یارشاطر تا آرامش دوستدار، کم نیستند.»

ادیان یهودی، مسیحی و اسلام که هزاران هزار مشاهیر علمی و ادبی دارند. دینی که دویست سال عمر ندارد، بخواهد در مقابل آنها به مشاهیر مذهبیش بنازد، به شوخی بیشتر می ماند.

آوردن نام چهره هایی که البته در میزان اعتقاد مذبی بسیاریشان میتوان بحق شک کرد و در مقابل دوری جستن از پرویز ثابتی روش کهنه و نخ نمائی است. اگر ثابتی بعنوان یک فعال سیاسی از شناسنامه بهائیت خارج شده است، آرامش دوستدار بعنوان اندیشمندی که با دین خوئی (و نه اسلام خویی) مبارزه می کند هم نمی تواند در زمره بهائیان بحساب آید.

آنچه که آقای غیبی برای فردای ایران در سر می پروراند تغئییر دین مردم و به تعبیر دیگر یک جنگ مذهبی است و این واقعاً مایه ی تأسف است که کسی چنین نسخه ای بپیچد، حال برای هر کشوری.

ببینید در جواب اعتراض من به دعا خواندن یک بهائی برای کمونیستی که باور دینی نداشت یکی از همدینان آقای غیبی چه نوشته : «دعا خواندن مزبور، نسبت دادن «بهائی» به مرحوم پرویز نیست چه که دوستان کمونیست ایشان که ایشان را می‌شناخته‌اند قطعاً با خواندن یک دعای بهائی در مراسم یادبودِ ایشان در کمونیست بودن ایشان شکّ و شبهه‌ای پیدا نمی‌کنند! و نیز اساساً طبق اعتقادات امثال آن مرحوم، دنیای دیگری برای ایشان وجود نداشته که دستشان از این یکی کوتاه شده باشد و در دنیای دیگری ناراحت شده باشند که چرا فامیل بهائیشان برایشان دعا خوانده است!».

اینست مدارا و تساهلی که شما تبلیغ می کنید که مردم پس از مرگ هم از دست متولیان دین خلاصی ندارند؟ واقعیت اینست که این نوع تعبیرات آخوندی در همه مذاهب یکسان است و واقعیت را تغییر نمی دهد. یک کلام بگویم احترام گذاشتن به شخص بی اعتقادی که فوت شده، دعا خواندن نیست، دعا نخواندن است. نمی شود گفت آن مرحوم بیجا کرده، ما این طوری احترام می گذاریم.

درمورد آقای بصاری که جزو افسران حزب توده بوده و محفل مانع حضور او در مصاحبه ی داریویی شد. آقای صبوری می فرمایند :« اگرفرد مزبور- بصاری- توده‌ای بوده که بدیهی است حتماً در برنامه‌تان شرکت می‌کرد و اَمرِ محفل را گوش نمی‌داد. ولی اگر به اَمر محفل گوش داده لابد بهائی بوده و نمی‌توانسته توده‌ای باشد. زیرا اگر فردی بهائی عضو حزب توده یا عضو هر حزب دیگر سیاسی می‌شد یا بشود دیگر بهائی نیست زیرا چنان که در ادامه اشاره شده بهائیان مجاز به عضویت در احزاب سیاسی نیستند». ولی با مزه اینجاست که آقای بصاری دیگر در میان ما نیست ولی از او کتابی حاوی خاطراتش در حزب توده چاپ شده است هنوز موجود است و با تفسیر متولیان بهائیت نمیخواند. همه ی احکامتان را همین طوری صادر می کنید؟

خلاصه کنم. این دوستان، هرکدام از موضعی و به ترتیبی کوشیده تا داستان عدم دخالت در سیاست را به نوعی توجیه کند و هیچکدام از عهده برنیامده است. اول وجه اشتراکشان این است که همگی با ترسیم چهره ی زشت از سیاست و با استفاده از کلمات منفی کوشیده اند تا کار سیاسی را صرفاً مترادف کاربرد زور و تزویر معرفی کنند که نیست. دوم اینکه در عین تناقض گویی، هر چه را که دستاورد سیاست مدرن است، از دمکراسی و جدایی دین و دولت و... به بهائیت نسبت میدهند! خود دوستان که در کشورهای اروپایی زندگی میکنید و از مواهب آزادی مذهبی برخوردارید، باید بدانید که اینهارا سیاست آورده نه مذهب بهایی. سر آخر هم نتیجه گرفته اند که کوششهای سیاسی ثمربخش نیست و باید رفت از راه مذهب، البته مذهب بهایی، به اینها دست پیدا کرد!

من میپرسم حرف این عزیزان چه تفاوتی دارد با حرف های طرفداران اسلام سیاسی، حال چه سنتی و چه نوآور؟ گروه اول میگویند راه بهتر کردن جامعه از دین میگذرد نه سیاست، گروه دوم هم سد سال است به ما وعده میدهد که اسلام سوسیالیسم، دمکراسی، حقوق بشر و... را خودش برای ما میاورد.

حرف بنده یک کلام است: از دین، از هیچ دینی در زمینهُ سیاست معجزه برنمیاید که هیچ، حتی خیری هم برنمیخیزد. برای درست کردن وضع کشور باید کار سیاسی کرد و رفت به طرف لائیسیته، نه تبلیغ مذهبی و گمراه کردن مردم با سخنان ضد و نقیض و دادن وعده های پوچ. این وعده ها را به همان آخرت محدود کنید، کافیست، دنیا را به آنها آلوده نفرمایید. جنگ هفتاد و دوملت را عذر بنهید و لائیسیته را انتخاب کنید و از هر نوع دخالت دادن دین در سیاست بپرهیزید و بخصوص از اینکه دین میتواند جای خالی سیاست را پر بکند.

27 آوریل 2019

ایران لیبرال

----

 (1)- جناب حسن بهگر ملاحظه فرمایند، حامد صبوری

- <https://news.gooya.com/2019/04/post-25020.php>

(2) پاسخی به نوشته آقای حسن بهگر زير عنوان«سخنی با هم وطنان بهائی »- <https://ehterameazadi.blogspot.com/2019/04/blog-post_405.html#more>

(3) سخنی نقادانه با حسن بهگر در پاسخ به مقاله وی در نقد بهائیان

مرتضی اسماعیل‌پور

- <http://www.didgahenow.com/1398/01/30/662-2/>

(4) آیا ایران آینده بهائی خواهد بود – فاضل غیبی

<http://jebhemeliiran8.blogspot.com/2019/04/blog-post_34.html>